

هو العليم

عقل و قلب و شرع از يك حقيقت حكايت مي كنند

منابع معرفت در آيات و روايات

برگرفته از آثار:

حضرت علامه آية الله حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني
قدس الله سرّه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مقدمه

هر فرد از افراد بشر در خود دو کانون از ادراک و فهم را می‌یابد؛ یکی را عقل و دیگری را قلب و وجدان گویند.

با قوه عاقله، انسان پی بمصالح و مفساد خویش برده و تمیز بین محبوب و مکروه، و حق و باطل می‌دهد، و با قلب و وجدان که آنرا نیز می‌توان سرشت و فطرت و یا احساس نهانی و ادراک سرّی گفت، راهی برای ارتباط خویش با جهان هستی و علت پیدایش او و عالم، و تجاذبی بین او و مبدأ المبادی و غایه الغایات می‌یابد. و البته این دو عامل مهم ادراک هر دو در انسان موجود بوده و هر یک مأموریت خود را در افق ادراک و فهمی خاصّ دنبال می‌کند؛ و هر یک مستغنی از دیگری نبوده، و با فقدان هر یک، عالمی از مدرکات بروی انسان بسته می‌گردد.

آیات و روایات وارده درباره لزوم پیروی از قوه عاقله

درباره لزوم قوه عاقله، و عدم استغناء انسان از آن، آیات و روایاتی وارد است؛ و ما در اینجا فقط بذکر چند نمونه از آیات و روایات اکتفا می‌کنیم.

اما از آیات:

﴿أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱.

چون در اینجا مفروض است که مشرکین بواسطه عبادت از غیر خدا، از پیروی قلب و وجدان استفاده می‌کرده و خود را مرتبط بخداوند می‌دیده‌اند؛ غایه الامر بعلة عدم تعقل، دچار انحراف و دگرگونی در طرز تشخیص و تطبیق شده و به محکومیت قوه فکریه، آن خداوند را متجلی و مقید در خصوص ارباب انواع و مظاهر آنها از اصنام و بت‌ها می‌شناختند.

^۱ . آیه ۶۷، از سوره ۲۱: الانبیاء: «اف باد بر شما و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید! آیا شما تعقل نمی‌کنید!؟»

{صَمُّ بَكْمٍ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ}¹.

چون در اینجا از قوه عاقله بهره گیری نمی کنند، مثل آنست که حسّ باصره و سامعه ندارند و نیز گنگ و لال می باشند.

{أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ}².

{فَبَشِّرْهُ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ}³.

زیرا معلوم است استماع سخن، و پس از آن تمیز بین حقّ و باطل و بین نیکو و نیکوتر از وظائف قوای فکریه است؛ و لذا در آخر آیه آنان را صاحبان مغز و جوهره که همان عقل است خوانده است.

{وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَ نِدَاءً صَمُّ بَكْمٍ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَعْقِلُونَ}⁴.

چون کفار طبق غریزه خود، دینی را پسندیده اند و پیروی از آن نموده اند؛ گرچه پرستیدن اصنام باشد، ولیکن بعلمت آنکه از قوه عاقله خود مددی نمی گیرند، پیوسته آن غرائز و احساسات درونی را بتخیلات واهی و اوهام بی پایه منحرف نموده؛ و طرفی از آن نیروی وجدان خود نمی بندند. و عیناً مانند کسیکه از گفتار چیزی جز همان صوت و صدا ادراک نمی کند، آنان نیز از سخن حقّ و گفتار توحید چیزی جز بعضی از مفاهیم بگوششان نمی خورد، و حقیقتی را ادراک نمی نمایند، و بر جان آنان نمی نشیند؛ پس در حقیقت آنان کرانی هستند و لالانی و کورانی که ابداً تعقل ندارند.

و اما از روایات:

در «کافی» از عده ای از اصحاب، از احمد بن محمد، از بعضی از کسانی که مرفوعاً از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند روایت می کند که: قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آئِهِ وَسَلَّمَ: إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»⁵.

و نیز در «کافی» از عده ای از اصحاب، از احمد بن محمد، مرسلأ روایت می کند که: قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

¹ ذیل آیه ۱۷۱، از سوره ۲: البقرة: «انان کرانند و لالانند و کورانند؛ پس ایشان تعقل نمی کنند.»

² ذیل آیه ۴۲، از سوره ۱۰: یونس: «ای پیغمبر! آیا تو می توانی افراد کر را بشنویانی و اگرچه آنان صاحب تعقل نباشند؟!»

³ ذیل آیه ۱۷ و آیه ۱۸، از سوره ۳۹: الزمر: «ای پیغمبر! بشارت بده بندگان مرا؛ آنانکه گفتار را می شنوند و گوش فرا می دهند و سپس از نیکوتر آن پیروی می نمایند؛ آنان کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت فرموده؛ و ایشانند خردمندان.»

⁴ آیه ۱۷۱، از سوره ۲: البقرة: «و مثل آن کسانی که کافر شدند مثل کسیست که چون با او سخن گویند، از آن گفتار هیچ نفهمد مگر صدائی و ندائی که بگوشش بخورد (مانند بهائم و چهارپایان). آنان کرانند و گنگان و کوران؛ پس ایشان تعقل نمی کنند.»

⁵ اصول کافی، طبع حرفی، ج ۱، ص ۲۶: رسول خدا فرمود: «چون دیدید مردی را که نماز بسیار می خواند و روزه بسیار می گیرد، او را بزرگ شمارید، تا اینکه بدست آورید عقلش بر چه پایه ایست!»

عَلَيْهِ السَّلَامُ: «دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ» (الحديث) ۱.

و نیز در «کافی» از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسمعیل بن مهران، از بعضی از رجال او، از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْمُؤْمِنِ» ۲.

آیات و روایات وارده درباره لزوم پیروی از قلب و وجدان

و درباره لزوم قلب و وجدان، و عدم استغناء از آن نیز آیات و روایاتی وارد است:
اما از آیات:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ ۳.

چون روی این خطاب با کسانیت که دارای عقل و شعور هستند، ولیکن بواسطه متابعت از هوای نفس امّاره، دل‌های خود را خفه نموده؛ و وجدان خود را در زیر حجاب‌های معصیت و گناه مخفی، و قلب‌های خود را کور کرده‌اند.

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وُلِّوْا مُدْبِرِينَ﴾ ۴.

در اینجا خداوند کسانی را که نیروی وجدان و نور باطن خود را خراب کرده‌اند، به مردگان تشبیه می کند؛ بلکه حقیقه آنها را مرده قلمداد می نماید، و ناشنویانی می داند که پیوسته در گریزند و ابداً گفتار حق و سخن استوار در گوش آنان اثری نمی گذارد.

﴿إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ ۵.

﴿قَدْ يَيْسُوْا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَيْسُ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾ ۶.

۱ همین سند، ص ۲۵: «حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ستون و نگاهدارنده انسان عقل اوست.»

۲ اصول کافی، از طبع حروری، ج ۱، ص ۲۵: «عقل، راهنما و رهبر مؤمن است.»

۳ آیه ۴۶، از سوره ۲۲: الحج: «آیا آنان در روی زمین سیر نمی کنند (تا اینکه بواسطه مشاهده آیات الهیه اعتبار گیرند) و برای آنان دل‌هایی باشد که با آن تعقل کنند، یا گوش‌هایی باشد که با آن بشنوند؟! چون این چشم‌های واقع در سر کور نمی شود؛ ولیکن کوری اختصاص به چشم‌هایی دارد که در سینه‌ها مستقر است.»

۴ آیه ۸۰، از سوره ۲۷: النمل: «ای پیامبر! تو چنین قدرتی نداری که مردگان را بشنویانی! و نه آنکه بکسانی که کَرَنَد و قوه سامعه ندارند سخن را بشنویانی در حالیکه آنان پشت نموده، و پا بفرار گذاشته‌اند.»

۵ ذیل آیه ۲۲، از سوره ۳۵: فاطر: «بدرستیکه خداوند می شنوایاند کسی را که بخواهد؛ و تو شنواینده نیستی کسانی را که در قبرها هستند.»

۶ ذیل آیه ۱۳، از سوره ۶۰: الممتحنة: «بدرستیکه آنان از آخرت ناامیدند همچنانکه کافران (که مصاحبان قبرها هستند) ناامیدند.»

{أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى}

در این آیات نیز خداوند، افرادی را که نور باطن خود را تاریک و راه آخرت را بخود بسته‌اند، چون کسانی می‌داند که مرده و در میان قبور زندگی دارند؛ یا آنکه نابینا هستند.

این آیات راجع باختفاء نور قلب است نه عدم متابعت از قوه تعقلیه و فکریه.

و اما روایات در این باب از حدّ إحصاء خارج است، و ما برای نمونه چند روایت می‌آوریم:

در «کافی» از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از پدرش، از ابن ابی جمیل، از محمد حلبی، از حضرت صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند عزّ و جلّ: {فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا} روایت شده است که آنحضرت فرمود: مراد از فطرت، توحید است؛ **«فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»**^۱.

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید از یونس از جمیل روایت شده است که گفت:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: {هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ} قَالَ: **«هُوَ الْإِيمَانُ»**. قَالَ: قُلْتُ: {وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ} قَالَ: **«هُوَ الْإِيمَانُ»**. وَعَنْ قَوْلِهِ: {وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ جَزَاءٌ بِمَا كَفَرُوا حَاسِبًا} قَالَ: **«هُوَ الْإِيمَانُ»**^۲.

و نیز در «کافی» از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن مُسْكَان، از حضرت صادق علیه السلام درباره گفتار خداوند تعالی: {حَنِيفًا مُسْلِمًا} وارد شده است که حضرت فرمودند: **«خَالِصًا مُخْلِصًا لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ عِبَادَةِ الْاَوْثَانِ»**؛

در این روایات ملاحظه می‌شود که پاکی دل از زنگار کدورت‌های طبیعت و هوی و هوس، و ایمان بخدا و فطرت توحیدی، همان روشنی و نور باطن است که منبع ادراک قلب و گرایش وجدان بعوالم ملکوت و جبروت و لاهوت می‌باشد.

^۱ صدر آیه ۱۹، از سوره ۱۳: الرعد: «أَيَّا كَسِيكَةً مَيِّدًا أَنْجَحَ رَأْسَهُ تَوَّابًا»؛ «آیا کسیکه می‌داند آنچه را که بسوی تو از جانب پروردگارت نازل شده است حق است، مانند کسی است که نابیناست؟»

^۲ «اصول کافی» طبع حروفی، ج ۲، ص ۱۳

^۳ همین مدرک، ص ۱۵: «جمیل بن ذرّاج می‌گوید: من از حضرت صادق علیه السلام از معنی سکینه در آیه سؤال کردم، فرمودند: مراد ایمان است. و از روح سؤال کردم، که در این آیه است، فرمودند: مراد ایمان است. و از کلمه تقوی وارد در آیه سؤال کردم، فرمودند: مراد ایمان است.»

^۴ اصول کافی، طبع حروفی، ج ۲، ص ۱۵: «آن دلی که خالص و مخلص باشد؛ و در آن هیچ چیزی از عبادت بت‌ها نبوده باشد.»

عقل و قلب و شرع از یک حقیقت حکایت میکنند

پس، از مجموعه آنچه ذکر شد، استفاده شد که هر دو کانون از ادراک در انسان موجود، و هر دو لازم است؛ هم کانون تفکر عقلی و هم کانون احساس و عواطف و شهود قلبی و وجدانی. شهود قلبی موجب ایمان و ربط انسان از حقیقت و واقعیت خودش بذات باری تعالی شانه می‌باشد و بدون آن، هزار گونه تفکرات عقلیه و فلسفیه و ذهنیه، او را خاضع و خاشع نمی‌نماید؛ و پس از یک سلسله استدلال‌های صحیح بر اساس برهان صحیح و قیاسات صحیح، باز تزلزل روحی و وجدانی موجود، و هرگز از سرای انسان رخت بر نمی‌بندد، و او را بعالم آرامش و اطمینان و سکینه نمی‌رساند.

تفکر عقلی موجب تعادل و توازن عواطف و احساسات باطنی می‌شود، و جلوی گرایش‌های متخیلانه و واهمه‌های واهیه را می‌گیرد؛ و آن شهود و وجدان را در مسیر صحیح جاری می‌سازد.

اگر تفکر عقلی نباشد آن شهود از مجرای صحیح منحرف می‌گردد؛ و ایمان به موهومات و متخیلات می‌آورد، و در اثر مواجهه با مختصر چیزی که قلب را جذب کند، مجذوب می‌شود؛ و پیوسته بدان مبتلا و دچار می‌گردد.

و از آنچه ذکر شد می‌توان نزاع بین عقل و عشق و تقدّم هر یک را بر دیگری بخوبی دریافت؛ که اصل این نزاع بی‌مورد است، وظیفه عشق و وظیفه عقل دو وظیفه جداگانه و متمایز، و هر یک در صفّ خاصّ و مجرای بخصوصی قرار دارند، و در دو موطن و دو محلّ از ادراک متمکن هستند؛ و هر دو لازم است، و اعمال هر یک را در صورت ضایع گذاشتن و مهمل نهادن دیگری غلط است.

شرع نیز هر دو موضوع را تقویت می‌کند، و به مدد هر کدام که ضعیف گردد می‌رود؛ چون عقل و قلب و شرع هر سه از یک حقیقت و واقعیت حکایت می‌کنند؛ و سه ترجمان برای معنی واحدی هستند.

بنابراین، محالست که حکم شرع مخالف با حکم عقل و فطرت باشد، و یا حکم عقل مخالف با حکم فطرت و یا شرع باشد، و یا حکم فطرت مخالف با حکم عقل و یا شرع بوده باشد.^۱

^۱ مهر تابان ص ۴۴: علامه طباطبائی فلسفه صدر المتألهین را بواقع نزدیکتر می‌یافتند. و خدمت او را بعالم علم و فلسفه بعلمت تکثیر مسائل فلسفه (که در این فلسفه، از دویست مسأله به هفتصد مسأله ارتقاء یافت) فوق العاده تقدیر می‌کردند. و از اینکه صدر المتألهین تنها بدنبال مکتب مشائین نرفته؛ و فلسفه فکری و ذهنی را با اشراق باطنی و شهود قلبی جمع کرده، و هر دوی آنها را با شرع انور تطبیق نموده است بسیار تحسین می‌کردند.

صدر المتألهین در کتب خود از جمله «أسفار أربعه» و «مبدأ و معاد» و «عرشیه» و بسیاری از رساله‌های دیگرش اثبات کرده است که بین شرع که حکایت از واقع می‌کند، و بین روش فکری، و شهود وجدانی تفاوتی نیست؛ و این سه منبع از یک سرچشمه مبدأ می‌گیرند، و هر یک دیگری را تأیید و تقویت می‌کند.

این سه امر مهم مانند زنجیر، پیوسته یکدیگر را محافظت نموده و برای برقراری و ثبات دیگری می‌کوشند.

{شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ}¹.

{وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا}².
{ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ}³.

در «کافی» از ابو عبد الله اشعری، از بعضی از اصحاب ما، مرفوعاً از هشام بن حکم روایت است که:
قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: إِلَى أَنْ قَالَ: «يَا هِشَامُ! إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْإِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»⁴.

و نیز در «کافی» از محمد بن یحیی، مرفوعاً، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ اسْتَحْكَمَتْ لِي فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ، احْتَمَلْتُهُ عَلَيْهَا وَ اغْتَفَرْتُ فَقَدْ مَا سِوَاهَا؛ وَ لَا أَعْتَقِرُ فَقَدْ عَقِلَ وَ لَا دِينَ؛ لِأَنَّ

و این بزرگترین خدمتی است که این فیلسوف بعالم وجدان و بعالم فلسفه و بعالم شرع نموده است. و برای مستعدین کمال، و قبول فیوضات ربّانیه، همه راهها را باز، و دری را بروی آنان بسته است.

گرچه اساس و ریشه این نظریه در کلمات معلّم ثانی ابو نصر فارابی، و بو علی سینا، و شیخ اشراق، و خواجه نصیر الدین طوسی، و شمس الدین بن ترکه نیز ملاحظه شده است؛ ولی آن کسیکه موفق به انجام این مهم شد، که بدین طرز عالی و اسلوب بدیع این مقصد را بپایان برساند، خصوص این فیلسوف زنده دل متشرّع عالیقدر است.

¹ صدر آیه ۱۳، از سوره ۴۲: الشّوری: «خداوند شریعتی را که برای شما قرار داده است همان چیزی است که به نوح سفارش کرد، و آنچه‌ی است که ما وحی آنرا بتو فرستادیم، و آنچه‌ی است که ما سفارش کردیم به ابراهیم و موسی و عیسی: اینکه دین را بپای دارید! و در آن متفرّق و متشتّت نگردید!»

² صدر آیه ۴۸، از سوره ۵: المائدة: «و ما کتاب را بحق بر تو فرو فرستادیم که تصدیق کننده و مسیطر بر کتب آسمانی دیگری است که قبلاً فرستاده شده است؛ پس طبق آنچه خدا بر تو نازل کرده میان مردم حکم کن، و از آراء آنان، بعد از حقّی که بسوی تو آمده است پیروی مکن! ما برای هر امت از شما شریعت و منهای قرار دادیم.»

³ آیه ۱۸، از سوره ۴۵: الجاثیة: «و پس از آن، ما تو را بر آشخور از امر قرار دادیم؛ از آن پیروی کن، و از آراء و افکار کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن!»

⁴ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بمن گفت: ای هشام! از برای خداوند بر عهده مردم دو حجّت است: یکی حجّت ظاهر و دیگری حجّت باطن. اما حجّت ظاهر، پس همان رسل و انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند؛ و اما حجّت باطن، پس عقلای مردم است.»

مُفَارَقَةَ الدِّينِ مُفَارَقَةَ الأَمَنِ، فَلَا يَتَّهِنُ بِحَيَوةٍ مَعَ مَخَافَةٍ. وَ فَقَدَ العَقْلَ فَقَدَ الحَيَوةَ وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالأَمَواتِ»^۱.

لزوم متابعت از عقل و قلب و شرع در آیات و روایات و ادعیه

باری، در آیات قرآن کریم و اخبار معصومین سلام الله علیهم أجمعین به هر سه موضوع از تقویت عقل و تقویت قلب و لزوم متابعت شرع تأکید شده است. و در دعاها و مناجات‌ها تقویت هر سه را از ذات اقدس حضرت احدیّت خواستار شده‌اند.

أمیر المؤمنین علیه السّلام در ضمن ادعیه خود در «نهج البلاغة» بدرگاه خداوندی عرضه می‌دارد: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُصْبِحْ بِى مَيْتًا وَ لَا سَقِيمًا، وَ لَا مَضْرُوبًا عَلَى عُرْوِقِى بِسُوءٍ، وَ لَا مَأْخُودًا بِأَسْوَإِ عَمَلِى، وَ لَا مَقْطُوعًا دَابِرِى، وَ لَا مُرْتَدًّا عَنِ دِينِى، وَ لَا مُنْكَرًا لِربِّى، وَ لَا مُسْتَوْحِشًّا مِنْ إِيْمَانِى، وَ لَا مُلْتَبِسًا عَقْلِى، وَ لَا مُعَذَّبًا بِعَذَابِ الأَمَمِ مِنْ قَبْلِى»^۲ وو**

^۱ أمیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: کسی را که حقاً دریابم که در او یک خصلت از خصلت‌های نیکو استوار است، من تمام نیکوئی‌ها را بر آن خصلت حمل می‌کنم، و فقدان سائر خصلت‌ها را نادیده می‌گیرم. ولیکن من فقدان دین و فقدان عقل را نمی‌توانم نادیده بگیرم.

چون هر جا دین نباشد امنیت نیست. و معلوم است که زندگانی با وجود نگرانی و ترس، گوارا نمی‌باشد. و فقدان عقل همان فقدان حیات است؛ و نباید کسانی که عقل ندارند بچیزی سنجیده شوند مگر با مردگان.»

^۲ نهج البلاغة، ج ۱، خطبه ۲۱۳: «ستایش ویژه خداوندی است که مرا به صورت مرده و بیماری وارد بامداد نساخت و به امراض گوناگون و بدمنظر گرفتار نکرد (و آفتی بر رگها و اعضايم وارد نمود) به کيفر بدترین اعمالم مجازاتم نکرد و مرا بی فرزند قرار نداد، و (نیز حمد و سپاس مخصوص اوست که) مرا مرتد از دین و منکر پروردگارم و متوحش از ایمانم و گرفتار به اختلال در عقلم نکرد، و به عذابهایی که امتهای پیشین را با آن مجازات نمود، مجازات نکرد.»